

خواهم این بار آنچنان رفتن که نداند کسی کجایم من  
همه گردند در طلب عاجز ندهد کس نشان زمن هرگز

ایرج افشار در میان ما دیگر نیست، اما در طول زندگانش با رفتار و کردار و دانش خود هزاران دانشجو و محقق را یاری کرده است. این میراث افشار برای ایرانیان و جهانیان بود و هر کدام ما به نوبه خود مدیون او هستیم. به جرأت می‌توان گفت که با رفتن او یکی از بزرگ‌ترین ایران‌شناسان قرن بیستم از میان ما رفته است. ناراحتی من بیش از همه به خاطر اینست که هنوز او بسیار می‌توانست به ما بیاموزد و فرصت نشد. بنده حقیر در هر مجلسی از ایشان نکته‌های جدیدی می‌آموختم و بر بی‌سوادی محض خود واقف‌تر و خجل‌تر می‌شدم. با این همه او همیشه به من لطف داشت و هرگاه سؤالی می‌کردم، او می‌گشت و جوابش را پیدا می‌کرد. منابع لازم را به من گوشزد می‌کرد و می‌گفت فلان کتاب یا مقاله را هم مطالعه کن. کسی دیگری را ندارم که اینچنین به من یاری دهد و با دلسوزی، مشکلات تحقیقاتی‌ام را دنبال کند و سعی در حل آن بر آید. ناراحتی من بیش از همه به این خاطر است.

در میان سفرهای پیاپی در ایران زمین با افشار و صحبت‌ها و همکاری با افشار چیزهایی از او آموختم که تا آخر عمر ملاک قرار می‌دهم و به یاد خواهم داشت و مدیون او هستم. در این نوشته کوتاه به یاد ایرج افشار قصد دارم نکات اخلاقی و اساسی را که افشار به من آموخت را به یاد آورم تا شاید دیگران نیز به این پند و اندرزها و رفتار و کردار افشار نظری اندازند و از آن بیاموزند.

به صراحت می‌توانم بگویم که ایرج افشار بیشترین اثر را بر روی کار و دید من نسبت به ایران زمین و ایران‌شناسی پس از تحصیلاتم گذاشته است. چهارده سال پیش، زمانی که



• ایرج افشار، همایون صنعتی زاده و تورج دریایی در منزل صنعتی زاده در روستای کینه‌گون کرمان، ۱۳۸۵  
(عکس از علی دهباشی)

من دانشجوی دانشگاه یوسی ال آ در آمریکا بودم، روزی مردی را دیدم با کلاه بره‌اش که در لابلای کتابهای بخش ایران‌شناسی می‌جست و می‌خواند. از او پرسیدم که آیا ایشان ایرج افشار هستند؟ او با تعجب پرسید بله و بنده چه کسی هستم. این باب آشنایی ما شد. او با چنان دقتی به گفتارم گوش می‌داد که فراموش نمی‌کنم چون می‌خواست بداند که من واقعاً چه می‌کنم. این خصلت افشار بود که به هر کسی که در راه ایران‌شناسی قدم برمی‌داشت، با آنها آشنا می‌شد و از کار آنها سر در می‌آورد. فرقی نمی‌کرد که در آمریکا باشد یا اروپا یا ایران، همه کسانی که در راه ایران‌شناسی قدم برمی‌داشتند مورد توجه ایشان بودند. چند سال بعد که در دانشگاهی کرسی تاریخ دنیای باستان را داشتم دوباره او را ملاقات کردم و این بار در ایران و در منزلشان این دیدار صورت گرفت. من جوان بودم و می‌خواستم که در رشته خود و به سهم خود کمکی به رشته ایران باستان بکنم. در آن زمان نصرالله پورجوادی لطفی به بنده کرد که هیچگاه فراموش نمی‌کنم و آن قبول اینکه مجله‌ای در ایران با سردبیری بنده بنام نامه ایران باستان به چاپ رسد. البته ابوالفضل خطیبی باعث این کار شد و دلسوز مجله بود. دکتر خالقی مطلق بود که نام آنرا نامه ایران باستان گذاشت و از ده سال پیش کار ما ادامه دارد. اما افشار نیز در آن زمان برای مجله به بنده کمک‌های فراوان کرد. او سردبیر و مدیر مجلات بسیاری بود و می‌دانست که چه مشکلات و دردسری برای چاپ مجله‌ای در ایران وجود دارد. اما همیشه مرا تشویق کرد و جویای احوال نامه ایران باستان بود. او بود که به



• از راست: شهریار عدل، محمدحسن سمسار، ایرج افشار و یحیی ذکاء در یکی از کنفرانس‌های ایران‌شناسی.

من می‌گفت برای چاپ مجله در ایران باید خونسرد بود و با همه کنار آمد و مردم‌داری کرد. هرگاه مشکلی پیش می‌آمد این افشار بود که پند و اندرز می‌داد که باید چه کنم و چه شود. در واپسین روزهای عمر خود قرار بود افشار مقاله‌ای را درباره چند نسخه خطی زرتشتی به نامه ایران باستان بدهد که بخت با ما نبود و از این دنیا رفت. من به یاد دارم روزی که با یکدیگر به مرکز اسناد ملی رفتیم تا چند نسخه و نندیداد که به افشار سپرده شده بود به آنجا تحویل دهد تا از میان نرود و درباره آنها نیز یادداشت‌هایی برداشته بود. آروز نیز از او درباره رشته خودم آموختم که چرا بیشترین نسخ خطی اوستایی، متن و نندیداد است و اهمیت آداب و رسوم و تشریفات مذهبی زرتشتی در زنده ماندن آن در ایران. او دایرةالمعارفی بود درباره ایران.

آنچه از ایرج افشار آموختم در هیچ دانشگاه و هیچ یک از استادان نیاموختم. اولین درس او به من این بود که برای یک ایرانی، مستفرنگ بازی شایسته نیست. هر چقدر در فرنگ بوده و درس خوانده باشیم، آخرش ایرانی هستیم و برای اظهار فضل نیز لازم نیست ادای فرنگیان را در بیاوریم. من که فکر می‌کردم مثلاً ایران‌شناسی خوانده‌ام، در زمانی که با ایرج افشار هم‌سفر شدم و به ایرانشهر سفر کردم و شهرها و شهرستانها و ده و آبادی و وادی و صحرا را دیدم، و زمانی که با محققان و مردم محلی صحبت کردم و زمانی که در خانه‌های مردم شب‌ها دعوت می‌شدیم و آنجا می‌خوابیدیم و طرز زندگی آنها را مشاهده کردم، آنگاه دریافتم که ایران چیست و ایران کجاست. تازه فهمیدم که من ایران‌شناس نیستم و تازه آغاز

کار است. می‌گفت برای شناخت ایران باید جغرافیای آن را شناخت و جغرافیای تاریخ ایران یکی از مهم‌ترین مسائل علمی بود که به آن توجه داشت و به من نیز همیشه اهمیت آن را گوشزد می‌کرد. شناخت و مطالعه بناهای تاریخی یکی دیگر از دغدغه‌های فکری افشار بود. می‌گفت باید از هر ستونی و کتیبه‌ای و چهارطاقی یادداشت برداری چون ممکن بود که در سفر بعدی دیگر آنجا نباشد و مدرکی دیگر از بنای تاریخ ایران نیست شود. گه گاهی هم با دوربین قدیمی خود عکسی از آنها می‌گرفت که همراه دفترچه خود سندی مکتوب و تصویری از آن بماند. می‌دانست که مثلاً فلان بنا در فلان کتاب درباره آن نوشته شده و اکنون چقدر از چند سال پیش از آن بنا مانده. این خود دیدی بومی و برخورداردی ایرانی با تاریخ و فرهنگ ایران زمین بود. او به من آموخت که مدرک دکترا گرفتن و پشت میز نشستن و دو کلاس درس دادن و کتاب نوشتن تمام جریان نیست. مثلاً در کدام کتاب می‌توان خواند که کلارآباد مازندران، مرکزی بوده برای تله‌سازی، برای شیرگرفتن؟ این را می‌شد فقط با سفر به آن شهر و هم‌نشین شدن با آقای شیرگیر که نسل اندر نسل شیر می‌گرفته‌اند می‌توان آموخت و نه در کتاب و کلاس درس. برای شناخت ایران به گفته افشار، کتاب و نقشه کافی نیست، بلکه باید تمام ایران زمین را پیمود، دید و شناخت.

منظور از مستفرنگ بازی این نیست که کراوات یا پایون زدن باشد بلکه منظور افشار منش ایرانی و دید ایرانی نسبت به کار و رفتار بود. در سفرهایی که به دیگر نقاط ایران داشتیم، هرگز ندیدم که خود را از دیگر آدمیزادی متفاوت و یا برتر تلقی کند. هر کسی درباره موضوعی می‌دانست برای افشار محترم بود و از او می‌پرسید و می‌نوشت و در سفر هر کجا که اطاقی بود بر روی زمین آن می‌خوابید تا به مقصد خود برسد. چون از تهران می‌آمد به کسی فخر نمی‌فروخت و نکات برتر هر شهر و شهرستان و ده را یاد می‌کرد و می‌گفت که باید آموخت. با مردم محلی تبادل نظر می‌کرد، کتاب می‌داد و کتاب می‌گرفت، با کارها و بناهای جدید آشنا می‌شد و به سرعت یافته‌های جدید را یادداشت می‌کرد. این دید ایران‌شهری ایرج افشار بود.

آنچه از ایرج افشار آموختم این بود که علم خودی و غیر خودی هر دو مهم و مکمل یکدیگرند. بله، رشته ایران‌شناسی نوین را فرنگی‌ها برپا کردند، اما ایرانی‌ها اطلاعاتی دارند که برای خارجی‌ان کمتر قابل فهم و درک است و ما کسانی داریم که خدماتی به ایران‌شناسی کرده‌اند که نباید نادیده گرفته شود. همیشه از پوردادود به نیکی یاد می‌کرد و می‌گفت که فرنگیان کمتر کارها و خدمات او را می‌شناسند. بیشتر از همه افشار به سیدحسن تقی‌زاده می‌بالید. بعد از همکاری با افشار بر روی نامه‌های شرق‌شناس نامی، والتر هنینگ و سید حسن تقی‌زاده، مشخص بود که این ایران‌شناس نامی آلمانی چقدر مدیون یک ایران‌شناس ایرانی بوده است. این تقی‌زاده بود که جواب سؤالات هنینگ را در مورد مانوی‌شناسی می‌داد و متون کهن فارسی را می‌شناخت. همچنین در حساس‌ترین و بدترین دوران تاریخ ایران در قرن بیستم، در زمانی که انگلیسی‌ها مملکت ما را زیر فشار گذاشته بودند و آمریکایی‌ها در



صدد کودتا بودند، این تقی‌زاده بود که با کمک دکتر مصدق مبلغی برای اشاعه ایران‌شناسی و مطالعه کتیبه‌های باستانی ایران کنار گذاشت. این متون مهم به کمک این افراد به چاپ رسید و هنوز مرجعی است که همه از آن استفاده می‌کنند و باید مدیون دکتر مصدق و تقی‌زاده باشیم. این تقی‌زاده بود که برای اشاعه نام ایران، ایران‌شناسی بین‌المللی را حمایت کرد و نام ایران را در دنیای شرق‌شناسی پیش برد. سخنان و کمک‌های تقی‌زاده بود که دانشجویانی مانند یارشاطر و نوایی و دیگران را فرصتی داد که در خارج تحصیل کنند و به ایران خدمت کنند. افشار تقی‌زاده را بسیار محترم و مغتنم می‌شمارد. افشار حق داشت. پس از اینکه با زندگانی تقی‌زاده و نامه‌هایش با هنینگ و دیگران آشنا شدم فهمیدم که افشار چرا این چنین به چنان مرد والایی احترام می‌گذاشت. جدا از زندگانی سیاسی او، تقی‌زاده یک ایرانی خارق‌العاده بود که علمی می‌نوشت، چه برای ایرانیان به فارسی و چه به زبانهای خارجی برای ایران‌شناسان فرنگی. در آن زمان کمتر ایرانی بود که بتواند در صحنه ایران‌شناسی بین‌المللی این چنین بدرخشد. سواد تقی‌زاده چنان بود که هنینگ که نظیر او کمتر در عالم ایران‌شناسی بود و به او ارجاع می‌داد و حتی مقاله فارسی تقی‌زاده را به انگلیسی ترجمه کرد تا ایران‌شناسان فرنگی هم از علم این فرزند به حق آذربایجان مستفیظ شوند. کتاب گاه‌شماری تقی‌زاده آن چنان مهم می‌باشد که حتی سال پیش ترجمه ایتالیایی آن به چاپ رسید.

آنچه از ایرج افشار آموختم این بود که وقت خود را صرف کمک، تحقیق، شناخت ایران و شناساندن ایران و فرهنگ ایران زمین به ایرانی و فرنگی بکنم. او این تذکرها را چندین بار در سفرها و در تهران و در فرنگ به من داد و من نیز از رفتارش به آن واقف شدم. می‌گفت چون چیزی درباره ایران آموخته‌ای و می‌دانی، فقط و فقط این گونه با نشر حقیقت تاریخ و فرهنگ آن به ایران می‌توانی خدمت کنی. به هر دانشجویی و خواستار شناخت این مرز و بوم نظر لطف داشت و به آنها کمک می‌کرد. در حقیقت، این کار افشار به پرورش نسل جدید کمک شایانی کرد. برای تداوم ایران‌شناسی این لازمه‌ایست مهم و قسمتی از وظایف علمی هر محقق که به دانشجو کمک کند. شش دهه بود که سیاستمداران و افراد سیاسی را می‌شناخت و به جز مرحوم مصدق و تقی‌زاده چندان دل خوشی از آنها نداشت. به من می‌گفت به جای داد و بیداد و جنگ و دعوا، سرت را پایین بگیر و کار تحقیقات را انجام بده و به دانشجویان کمک کن. بنویس، درس بده و آنچه از این تمدن برخاسته را به دیگران بشناسان. او همیشه مشوق کارم بود و اگر هم اشکالی در آن می‌دید به صراحت به من می‌گفت و در مجله بخارا علی‌دهباشی می‌نوشت که چه کرده‌ام و باید چه کنم. هرگز اتلاف وقت نمی‌کرد و همیشه خودکار و دفترچه‌ای داشت و می‌نوشت. در خانه‌اش میزی داشت که بر روی آن نسخه‌های کار و کتاب‌هایی که در آینده قرار است چاپ کند را گذاشته بود و همیشه به دنبال تمام کردن کار بود. حال نمی‌دانم چه کسی این کارهای ناتمام او را به پایان خواهد رساند و این سنگ‌های گران را برخواهد داشت. مجله و دایرة‌المعارف می‌نوشت و



• تورج دریایی و ایرج افشار (سانتامونیکا، کالیفرنیا ۱۳۸۸).

در چندین انجمن علمی عضویت داشت و به آنها راهنمایی می‌کرد. دو مجله‌ای که او به آنها توجه خاصی داشت نامه بهارستان و بخارا بود. نادر مطلبی کاشانی، سردبیر نامه بهارستان همیشه می‌گفت که استاد افشار است که باعث شده که این مجله با این کیفیت به چاپ رسد و راهنمایی‌های اوست و نوشته‌های اوست که این مجله را این چنین ممتاز کرده. در حقیقت ایرج افشار ستون اصلی مجله بود و با کاشانی این مجله را آن چنان پربار و در نوع خود در آسیا و شاید جهان منحصر به فرد کرده بود. افشار درباره فن کتاب و کتابت عالمی بود کم نظیر و کمتر کسی در نوشتن چنین مقالاتی به پای او می‌رسید. مجله دیگر بخارای علی دهباشی است که مدت مدیدی است که ایرج افشار در آن «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» را می‌نوشت. همه چشم به این قسمت از مجله دهباشی داشتند تا مدارک جدید و اخبار جدید و نوشته‌های جدید و عکس و خاطره‌های گذشته را افشار معرفی کند. این اولین قسمتی از مجله بود که من همیشه آن را می‌خواندم. خود من هم آغاز نوشتنم را در مجله بخارا مدیون ایرج افشارم که به توصیه او علی دهباشی لطف کرد و می‌گذاشت چند صفحه‌ای را در این مجله بنویسم. اهمیت بخارا برای همه فرهنگ دوستان ایران زمین آشکار است. بخارا مجله‌ای است که همه فرهنگ دوستان، از لس آنجلس تا بخارا آن را می‌خوانند. هر کجا که زبان فارسی و فارسی‌زبانی باشد، مجله بخارا آنها را مطلع می‌کند و دنیای ایرانی را به همدیگر نزدیک می‌کند. حال نمی‌دانم که چگونه این قسمت مهم مجله پر خواهد شد. چه کسی جای پای این بزرگمرد را پر خواهد کرد؟

اگر دوست او، یعنی ریچار فرای لقب «ایران دوست» را داشت (لقبی که مرحوم دهخدا به او داده بود)، افشار «ایران پرست» بود. منظور من از ایران پرستی حالت شوونیستی آن نیست که در گوشه‌هایی از جهان باب شده، بلکه پرستش خاک ایران و فرهنگ و همه مردم و سنن آن بود. از آذربایجان تا بلوچستان و از خراسان بزرگ تا خوزستان، همه جای ایران و بخصوص دشت و صحرای آن عشق اصلی افشار بودند.

او می‌توانست در هر کجای جهان به راحتی زندگی کند و مراکز علمی بسیاری خواستار آمدن او به فرنگ بودند. اما او نمی‌توانست که بیش از چند صباهی از خاک ایران دور باشد و آسوده بماند. هرگاه به آمریکا می‌آمد، پس از چند روزی آماده برگشتن به ایران می‌شد. بجز فرزندان و خانواده، اینجا چیز دیگری برای او نداشت. او به این معنی ایران پرست بود، چون عاشق بیابان‌ها و دشت‌های ایران زمین بود. او بخاطر هیچ باوری و حزبی حاضر نبود از وطنش دل بکند و همیشه به من می‌گفت: «کاری نکن که حق زندگی در وطن را نداشته باشی.» دین او ایرانش بود، عشق او فرهنگ ایران بود و دلیل زندگی افشار شناخت و شناساندن ایرانش بود. با جیب ساخت ایرانش، با آب خوردنی از گچسر و نان و پنیر محلی زندگانی خود را به سر می‌برد.

امیدوارم که بتوانم پند و اندرزهای افشار را دنبال و به آنها عمل کنم. نه من و نه صدها مانند من می‌توانیم به گرد پای ایرج افشار برسیم. او از نسلی دیگر و زمانی دیگر و سرشتی دیگر بود. اما می‌توانیم در حد خود، راه و روش و منش ایرج افشار را دنبال کنیم. کمتر حرف بزنیم و بیشتر کار کنیم، کمتر خود را بگیریم و بیشتر با اعمال و نوشته‌ها مان برای ایران زمین بکوشیم.

## توجه! توجه!

از شما خوانندگان عزیز و غیرتمند برای ادامه حیات «بخارا»  
استمداد می‌کنیم. همت کنید تا نشریه‌ای که مورد پسند شما است  
به تعطیلی و خاموشی گرفتار نشود.

تقاضا داریم مشترکان محترم، وجه اشتراک خود را هر چه زودتر  
بفرستند و نمایندگان شهرستانها نیز بدهی‌های خود را قبل از پایان  
تیرماه حواله کنند.